

## ارزش اضافي ، ارزش مصرفي، ارزش مبادله‌اي

ابتدا مفهوم ارزش اضافي ، ارزش مصرفي، ارزش مبادله‌اي و بعداً "منشاء ارزش مورد مطالعه قرار مي‌دهيم؛ ابتدا از کالا :

يکم: **فروش به خاطر خريد = کالا - پول - کالا = C - M - C = گردش ساده کالاها**

دوم: **خريد به خاطر فروش = پول - کالا - پول = M - C - M = گردش پول**

**در مورد يکم:** هر چهار پروسه (فروش به خاطر خريد = کالا - پول - کالا = C - M - C = گردش ساده کالاها) که عمل مساوي بين آنها قرار گرفته بدین معني است که هر چهار تا يکي هستند و هر چهار تا يک معني دارند. بدین صورت که شخصي کالايي در اختيار دارد آن را به بازار فروش کالا مي‌برد و آن را فروخته به پول تبديل مي‌کند و از پولش مايحتاج خود و خانواده مانند مواد خوراكي، پوشاک و غيره را تهيه مي‌کند. مانند کشاورزي که محصولات توليدي خود را که با آن نياز ندارد، مي‌فروشد تا مواد ديگري که به آن نياز دارد، بخرد. يا کارگري هيچ کالايي ندارد جز نيروي کارش که يک کالا است آن را به بازار مي‌برد و مي‌فروشد و از پول آن کالايي مورد نياز خود و خانواده را مي‌خرد. به غير از جامعه‌ي اوليه‌اي که غذا و مايحتاج خود را "مبتني بر شکار و گردآوري گياهان خوراكي" به دست مي‌آورند و بدون رد و بدل آن به طور مساوي آن را مصرف مي‌کردند، در بقيه‌ي جوامع گذشته (برده‌داري، فنودالي) و حال(سرمایه‌داري) و آینده (هر اسمي داشته باشد) اين شيوه‌ي گردش کالا يعني "گردش ساده‌ي کالا" وجود داشته، وجود دارد، و وجود خواهد داشت. اين کالايي که صرفاً جهت مصرف توليد مي‌شد و مي‌شود "ارزش مصرفي" ناميده مي‌شود. که جزء يکي از ويژگي‌هاي کالاها مي‌باشد.

**در مورد دوم:** در اين‌جا نيز هر چهار پروسه (خريد به خاطر فروش = پول - کالا - پول = M - C - M = گردش پول) که عمل مساوي بين آنها قرار گرفته بدین معني است که هر چهار تا يکي هستند و هر چهار تا يک معني دارند. اين پروسه درست برعکس پروسه يکم است. در اين پروسه فردي کالايي مي‌خرد و آن کالا را به بازار مي‌برد و با پول بيشتري مي‌فروشد. توليد کنندگان خرد کالا، کشاورزان، کارگران، معلمان، کارمندان و به طور کلي فروشندگان نيروي کار در اين پروسه قرار نمي‌گيرند. فقط تجار بزرگ، کارخانه‌دارها، بانک‌دارها در اين پروسه قرار مي‌گيرند. حالا تجار خردي مثلاً "يک مغازه‌دار يا يک دست‌فروش درست است که در اين پروسه قرار مي‌گيرد زيرا کالايي مي‌خرد و آن را با پول بيشتري مي‌فروشد، اما چون پول به دست آورده را هزينه مي‌کند يعني با آن پول کالاهاي ديگر مورد نياز خود و خانواده اش را مي‌خرد و به مصرف مي‌رساند، در نتيجه پول او به سرمايه تبديل نمي‌شود. اين پروسه در طول دوران تاريخ بشریت نبوده است، بلکه از قرن شانزدهم ميلادي به بعد به تدريج اين شيوه‌ي مبادله که فقط هدفش خريدن به خاطر فروختن است نه مصرف کردن، به آن "ارزش مبادله‌اي" مي‌گویند يعني ارزشي که فقط بخاطر مبادله است. پس هر کالايي علاوه بر اين که داراي "ارزش مصرفي" است هم زمان هم داراي "ارزش مبادله‌اي" است. گروه‌ي از مردم؛ کارگران، معلمان، کارمندان، و توليدکنندگان خرد که کارگهي مانند خياطي، نجاري، آهنگري و ... دارند از ارزش مصرفي کالا استفاده مي‌کنند. و گروه‌ي ديگر؛ تجار بزرگ، کارخانه‌دارها، بانک‌دارها از "ارزش مبادله‌اي" استفاده مي‌کنند کمي از آن را به مصرف خود و خانواده مي‌رسانند و بقيه را به سرمايه خود مي‌افزايند. حال اين آقايمان پولدار که پول خود را در پروسه "خريد به خاطر فروش" به جريان انداخته‌اند که در حقيقت معني اين پروسه مبادله پول با پول است که در اين مبادله پول ثانويه مقداري بيشتري از پول اوليه است، اين مقدار پول اضافي را **ارزش اضافي** گويند.

اينک بيان انگلس در اين مورد در کتاب "درباره‌ي سرمايه":

"فروش به خاطر خريد: يک کالايي C در برابر پول M به مبادله گذارده مي‌شود، که اين پول مجدداً با يک کالايي ديگر C مبادله مي‌گردد؛ يا به صورت: C-M-C

**خريد به خاطر فروش:** پول M در مقابل يک کالا C مبادله مي‌شود و اين کالا مجدداً در برابر پول M مورد مبادله قرار مي‌گيرد؛ يا به اين صورت: M-C-M

فرمول C-M-C نمايشگر **گردش ساده کالاهاست**، که در آن پول به عنوان وسيله گردش، به عنوان پول رايج عمل مي‌کند.

فرمول M-C-M ، از طرف ديگر نمايانگر آن شکل گردش است که پول در آن خود را به سرمايه تبديل مي‌نمايد.

پروسه خرید به منظور فروختن: بدیهی است که می‌توان فرمول  $M-C-M$  را در فرمول  $M-M$  گنجانده، این یک مبادله غیرمستقیم پول با پول می‌باشد. فرض کنید من مقداری پنبه را به 1000 پوند بخرم و آن را به 1100 پوند بفروشم. پس من در نهایت 1000 پوند را با 1100 پوند مبادله کرده‌ام - یعنی مبادله‌ی پول با پول.

حال اگر این پروسه همیشه به برگشت همان اندازه پول که من پرداخته بودم منجر می‌گردد - احمقانه می‌بود. اما تاجری که 1000 پوند پرداخته بود، خواه 1100 پوند به دست بیاورد خواه 1000 پوند و یا حتی 900 پوند، پولش از مرحله‌ای که اساساً با مراحل موجود در فرمول  $C-M-C$  متفاوت می‌باشد، گذشته است. این فرمول ( $C-M-C$ ) به معنای فروختن به منظور خریدن است، فروختن چیزی که بدان احتیاج نیست، به منظور خریدن چیزی که بدان احتیاج است. حال این دو فرمول را با هم مقایسه می‌کنیم:

هر پروسه از دو عمل (خریدن یا فروختن) یا مرحله تشکیل شده است. این دو عمل در هر دو فرمول یکسان می‌باشند ولی تفاوت بزرگی میان دو پروسه وجود دارد. در پروسه‌ی  $C-M-C$ ، پول صرفاً نقش میانجی را دارد و کالا، ارزش سودمند (ارزش مصرفی)، نقطه ابتدا و انتها را تشکیل می‌دهد. در پروسه‌ی  $M-C-M$ ، کالا رابط میانی است در حالی که پول ابتدا و انتها می‌باشد. در پروسه‌ی  $C-M-C$  پول یک مرتبه و برای همیشه خرج می‌شود، در حالی که در پروسه‌ی  $M-C-M$ ، پول به قصد وصول آن صرفاً به مساعده گذاشته می‌شود و به نقطه صدور باز می‌گردد. و بدین طریق اولین تفاوت آشکار مابین **گردش پول به عنوان پول رایج و گردش پول به عنوان سرمایه** به دست می‌آید.

در پروسه‌ی فروختن به منظور خریدن،  $C-M-C$  پول فقط به شرطی می‌تواند به نقطه‌ی صدورش باز گردد که تمام پروسه تکرار شود، بدان معنی که مقدار تازه‌ای از کالا به فروش برسد. بنابراین، بازگشت، مستقل از خود پروسه می‌باشد. اما در پروسه‌ی  $M-C-M$ ، این بازگشت یک ضرورت می‌باشد چرا که مقصود از ابتدا همین بوده است. چنانچه این بازگشت به وقوع نپیوندد، محضوری در کار می‌باشد و پروسه ناتمام باقی می‌ماند.

هدف از فروختن به منظور خریدن، به دست آوردن ارزش سودمند (ارزش مصرفی) بوده و هدف از خریدن به منظور فروختن به دست آوردن ارزش قابل مبادله (ارزش مبادله‌ای) می‌باشد.

در فرمول  $C-M-C$  دو انتها، از لحاظ اقتصادی، همانندند. هر دو کالا می‌باشند، به علاوه هر دو دارای ارزش کمی یکسانی می‌باشند، چرا که کل تئوری ارزش دلالت بر این فرض دارد که معمولاً فقط معادلها (هم‌ارزها) مبادله می‌شوند.

در عین حال این دو انتها یعنی  $C$  و  $C$  دو ارزش مصرفی با کیفیت متفاوت می‌باشند و درست به این دلیل مبادله می‌گردند. (یعنی دو کالای متفاوت مثلاً گندم با تیر اما در پروسه پول-کالا-پول هر دو کالا یکی هستند یعنی پول که نقش کالا را بازی می‌کند فقط از نظر کمی با هم فرق دارند و از نظر کیفی با هم تفاوتی ندارند چون هر دو پول‌اند.) در نظر اول، تمام عملیات پروسه‌ی  $M-C-M$  بی‌معنی می‌نماید. مبادله‌ی 100 پوند با 100 پوند، آن‌هم در یک پروسه‌ی بی‌چ‌وخم، بیهوده می‌نماید. یک مبلغ پول فقط از لحاظ کمی می‌تواند با یک مبلغ دیگر متفاوت باشد. بنابراین، پروسه‌ی  $M-C-M$  فقط با تفاوت کمی دو انتهایش می‌تواند معنی داشته باشد. باید پول بیشتری از آنچه در این گردش نهاده شده است به دست بیاید. پنبه‌ی خرید شده به قیمت 1000 پوند به 1100 پوند، یعنی  $100+1000$  پوند، به فروش می‌رسد، بنابراین فرمولی که نمایانگر این پروسه است به شکل  $M-C-M$  در می‌آید که در آن  $M = M + M$  یعنی  $M$  به علاوه یک مقدار افزوده  $M$ . آقای مارکس این  $M$  یعنی مبلغ افزوده را **ارزش اضافی** می‌نامد. پولی که قبلاً پرداخت شده است نه فقط ارزش خود را حفظ می‌کند، بلکه مقدار افزوده‌ای هم به خود اضافه می‌کند، یعنی به اصطلاح ارزش تولید می‌کند. و این آن پروسه‌ای است که پول را به سرمایه تبدیل می‌کند.

در گردش‌هایی از نوع  $C-M-C$  دو انتها یعنی  $C$  و  $C$  مطمئناً می‌توانند دارای ارزش‌های مختلف نیز باشند، ولی این اهمیتی ندارد و این فرمول با معادل بودن دو انتهایش بی‌معنی نمی‌گردد. برعکس این شرط طبیعی بودن آن است و باید این چنین باشد. "انگلس؛ کتاب "درباره‌ی سرمایه"

ببینیم از نظر خود کارل چه موقع پول به سرمایه تبدیل می‌شود:

"گردش ساده‌ی کالاها- فروش برای خرید- وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف نهایی یعنی تصاحب ارزش‌های مصرفی و تأمین نیازها که خارج از گردش قرار دارد. در مقابل، (خرید برای فروش) گردش پول به عنوان سرمایه غایتی است در خود، زیرا ارزش‌افزایی تنها درون این حرکت که پیوسته از سرگرفته می‌شود رخ می‌دهد. بنابراین، حرکت سرمایه بی‌حد و حصر است. مالک پول به عنوان حامل آگاه این حرکت به سرمایه‌دار تبدیل می‌شود. شخص او، یا به بیان دقیق‌تر جیب او، هم نقطه حرکت و هم نقطه‌ی بازگشت پول است. محتوی عینی این گردش - ارزش‌افزایی ارزش - هدف ذهنی اوست و تنها تا جایی که

تصاحبِ هرچه بیشتر ثروت مجرد به تنها نیروی محرک در پس اعمال او بدل می‌شود، چون یک سرمایه‌دار یا سرمایه‌ای **تشخص یافته** که دارای آگاهی و اراده است، عمل می‌کند. بنابراین، ارزش‌های مصرفی را نباید هدف بی‌درنگ سرمایه‌دار دانست؛ و نیز هدف او نفع فردی‌اش نیست. در عوض، همواره هدف او حرکت بی‌وقفه‌ی سودآوری است."

کاپیتال جلد یکم صص 182-183